خاطره ای و سخنانی از مردی خود ساخته

ریاضی

مشکل دیگر ما تهیه کتاب برای دانشجویان بود،عموما برای داشکده‏ها خصوصا.چه آنکه وزارت معارف آنروز تشکیلاتش چندان وسعت نداشت تا در تهیه کتب‏ مؤثر واقع شود،و از این جهت تهیه کتاب درسی برای دانشکده فنی هم بگردن مسئولین امر می‏افتاد.شاید من از نوشتن واژهء«مشکل کتاب»دچار محافظه کاری شده باشم و بهتر بود بگویم«تهیه کتاب درد بزرگ ما بود»ولی ما آن دردها را علاج می‏کردیم و این علاج کردن‏ خالی از زحمت نبود.درست داستان امیر و درویش است که امیر حال درویش پرسید،گفت: می‏گذرد،بعد امیر گفت:سپاس خدایرا که بالاخره می‏گذرد.درویش توضیح داد که:بلی‏ می‏گذرد ولی چو سیخ از کباب می‏گذرد!ماهم درد نبودن کتاب را علاج می‏کردیم،اما هفتاد درصد وقت و انرژی ما صرف تهیه آن می‏شد.

اگر بخواهم در این باب تفصیل اجمالی بدهم،مستلزم تحریر چند مقاله پشت سر هم‏ خواهد بود.سازمانی که ما داده بودیم الگوئی از دانشکده‏های اروپائی بود بی‏آنکه وسائل و امکانات آنها را داشته باشیم.در هنگام مقایسه با آنها بقول طلبه‏ها«قیاس مع الفارق»می‏شد، ناچار بودیم از روی کتابهای چاپ شده اروپائیان رشته مورد نیاز را ترجمه و از هریک بمقدار زیادی جزوه آماده نمود و آن جزوه‏ها را تکثیر کنیم،بدیهی است وسائل و امکانات امروز را نداشتیم.

در این فاصله چهل ساله خیلی چیزها اختراع شده و آدمی بر مشکلات و سختی‏ها چیره‏ شده است.شما امروز یک کتاب مطالب را در نیمساعت در یک نوار ضبط می‏کنید یا دستگاه‏ فتوکپی و دستگاه افست و غیره هست،آن زمان جز از طریق ژلاتین کردن راه تکثیری وجود نداشت،آنهم یک مصیبتی بود که چقدر وقت می‏برد و چه طول و تفصیلی داشت...

این کار را اغلب دسته جمعی و بکمک دبیران و دانشیاران و حتی بعضی از دانشجویان‏ کارآزموده انجام می‏دادیم.بعضی اوقات خودم به تنهائی موضوع را بعهده می‏گرفتم و مجبور می شدم تا ساعت 12 شب در دانشکده بمانم یا ایام تعطیل را خواه یک روز جمعه و یا تعطیلات‏ چند روزه که داشتم بخانه برده و در خانه بجای استراحت،کتاب و جزوه برای دانشجویان‏ آماده می‏کردم.از رفتار محصلین پیدا بود که آنان از آن کوششها بی‏خبر نیستند.

باری از گفتن این سخنان قصدم خود نمودن و رعونت بکار بردن نیست.در این حال بیاد گفتار شاعر و نویسنده معروف انگلیسی موسوم به«کیپلینک»هستم که می‏گوید:آگاه باشید از ذکر داستانی دو ممثل نمودن مثلی از گذشته،دارید یک انسان را آماده و داغ می کنید و او با خواندن‏ گفته شما به جک قهرمانی یا خادمی میرود که ایده‏آل شماست،داستان من از این سخنان‏ نمودن بازتابی از فواید(وجدان حرفهء)است که دارندگان آن وجدان تا چه اندازه در جامعه‏ها منزلت دارند و فایدت می‏رسانند.

همین چند هفته پیش بود که روزنامه«پارس شیراز»در معرفی یک پزشک دارنده وجدان‏ حرفه‏ای که حاضر شد همراه مریض و زخم خورده خود که یکی از آدم دزدان اوپک بود برود در صورتیکه بیمارش دشمن انسانیت بود و آدم خواره،اما وجدان حرفهء او بوی امر کرد که‏ برود.کاش در میان پزشکان ما نیز چنین وجدانهائی وجود داشت...تا معده سرطانی را باز کرده هوا داده دوباره بدوزد و به بیمار بگوید احتیاج به عمل ندارد باید با دوا معالجه شود بعد از دو ماه شدت کند کار به اروپا رفتن بکشد نتیجه ندهد و در سر چهار ماه کار مردک‏ ساخته شود.

اینها را نمی‏نویسم مگر برای نمایاندن سود حرفه‏ای یا خدا را بالای سر خود دیدن، که برای تمام مصادر امور و مسئولین مقدرات جامعه از الزام واجبات است،و آن وجدان‏ بوجود نمی‏آید مگر در خانواده مذهبی و علاقه‏مند به ملت و مملکت،بوجود نمی‏آید مگر از راه نظیره گوئی برای نوآموزان،بدانگونه که در کتابهای درسی اروپائیان خوانده میشود که«کودکی تا صبح دست خود را در مقابل منفذی نگاه داشت و از شکافته شدن دیوار سد بزرگی‏ جلوگیری کرد.یا در جنگ معروف(دین بین فو)مستعمره فرانسه فلان سرباز همان قهرمانی‏ را کرد و باهیکل خودش دهانه توپ را بست...و از این قبیل»

کسانی که یادداشتهای مرا خوانده‏اند گفته‏اند«دقایقی در آنها وجود دارد که باید مورد عمل قرار گیرد،همچون پاره‏ای احکام قضائی صادره از جانب قضات متبحر»البته من‏ تجربه‏ها وسرآمده‏های خود را مینویسم ممکن است مطالب عبرت‏آور و قابل تقلید وجود داشته‏ باشد..قصد من احکام صادر کردن نیست.جز قصه‏ای از سرگذشت بزرگ خانواده که شبهای‏ زمستان به اولاد و احفادش نقل می‏کند و بدست آنها زمینه می‏دهد،خواه عمل بکنند و خواه نکنند.

یکی از دوستانم همیشه می‏گوید بیشترین موفقیت من در زندگی از سخن جدم سرچشمه‏ گرفته است که می‏گفت«مقدرات دوستی و دشمنی افراد در برخورد اولین تعیین می‏شود اگر ملاقات اول با صمیمیت و اتیکت انجام بگیرد در قلب طرف جای مناسبی تهیه می‏شود و الا خیر و این بهترین کلید دوست‏یابی است».